

عجل الله تعالی فرجه الشریف

امام محمد ادریس کاشغریت

نصرت الله آیتی

پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده

نویسنده کتاب *اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية* عرض و نقد که مدعی است شیعیان برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه شأنی پیامبرانه قائلند و بر این باورند که او دین اسلام را نسخ می‌کند و شریعت جدیدی پی می‌افکند برای ادعای خود به روایات گوناگونی استناد جسته است. در این بخش از مقاله هشت دسته از روایات مورد نظر ایشان که به گمان ایشان حاوی هشت اشکال است نقل و سپس نقد و بررسی می‌شوند. در پاسخ به این شبهات فارغ از ارزیابی سندی روایات مورد استناد - که البته در جای خود باید پی‌گیری شود - به سه نکته اساسی اشاره می‌شود.

نخست این که برخی از این روایات مورد پذیرش هیچ یک از عالمان شیعی نبوده و نیست. دوم این که پاره‌ای از این احادیث با الفاظ و مضمونی مشابه در منابع اهل سنت نیز روایت شده است و سوم این که برخی از اشکالات نویسنده مورد نظر ناشی از گزینش معنی‌دار روایات و تعاقب از سایر روایات مربوط بوده است در حالی که با توجه به مجموعه روایات می‌توان به معنای واقعی آنها بدون کمترین اشکالی پی برد.

واژگان کلیدی

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، شبهات، ناصر قفاری، کتاب جدید، سیره قائم عجل الله تعالی فرجه، ختم نبوت، نژاد عرب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

چنان که در شماره نخست این مقاله گذشت، برخی از نویسندگان وهابی معاصر و نیز برخی از روشن فکران، با استناد به پاره‌ای از روایات، از جمله روایاتی که به ظاهر بر تفاوت سیره امام مهدی علیه السلام با سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارند، مدعی شده‌اند که به باور شیعیان، امام مهدی علیه السلام پیامبر جدیدی است که از آسمان ره‌آوردی تازه می‌آورد؛ او دین اسلام را نسخ می‌کند و شریعتی جدید، متفاوت با شریعت اسلام بر بشر عرضه می‌نماید. چنین باوری انکار اندیشه ختم نبوت است، در حالی که ختم نبوت از اعتقادات تردیدناپذیر دین اسلام به شمار می‌آید. آنان بر این اساس، معتقدند که شیعیان با وجود چنین باوری از دین خارج شده‌اند.

بخش‌هایی از مستندات ادعای یاد شده که ناصر القفاری آن را در کتاب *اصول مذهب الشيعة الامامية الاثنا عشرية؛ عرض و نقد* آورده، در شماره نخست طرح و نقد شد. در ادامه، مستندات نویسنده یاد شده طرح و نقد می‌گردد.

شبهه چهارم

روایت زیر از دیگر احادیثی به شمار می‌رود که نویسنده یاد شده به آن خرده گرفته است:

إنه يحكم بثلاث لم يحكم بها أحد قبله: يقتل الشيخ الزاني و يقتل مانع الزكوة و يورث الأخ أخاه في الأظلة؛
[هنگامی که قائم قیام کند] برای سه چیز حکم صادر می‌کند که هیچ کس پیش از وی بدان حکم نکرده است: پیرمرد زناکار را می‌کشد، مانع زکات را به قتل می‌رساند و به برادر از برادری که در اظله (عالم ارواح) داشته ارث می‌دهد.

نقد و بررسی

نخست، در پاسخ این سؤال که آیا واقعاً چنان که قفاری مدعی شده، این حدیث را عالمان شیعی پذیرفته‌اند و مضمون آن از اعتقادات شیعیان است یا خیر، باید گفت: مضمون این حدیث با اندکی تفاوت در این حدیث امام صادق علیه السلام منعکس شده است:

دمان في الإسلام حلال من الله لا يقضى فيها أحد حتى يبعث الله قائمنا أهل البيت فإذا بعث الله عز وجل قائمنا أهل البيت حكم فيها بحكم الله لا يريد عليها بيعة الزاني المحصن برجمه و مانع الزكوة يضرب عنقه؛
خداوند دو خون را حلال شمرده است که هیچ کس به آن قضاوت نمی‌کند تا این که خداوند قائم ما اهل بیت را برانگیزاند. پس چون خداوند بلندمرتبه قائم ما اهل بیت را برانگیزاند، او بدون این که شاهدهی بخواد، در مورد آنها طبق حکم خداوند داوری خواهد کرد و زناکار محصن را سنگ‌سار خواهد نمود و کسی را که زکات نمی‌پردازد گردن خواهد زد.

- برخی از نویسندگان وهابی معاصر و نیز برخی از روشن فکران، با استناد به پاره‌ای از روایات،

- مدعی شده‌اند که به باور شیعیان، امام مهدی علیه السلام پیامبر جدیدی است که از آسمان ره‌آوردی تازه می‌آورد؛

تفاوت عمده این دو حدیث در فقره سوم حدیث نخست وجود دارد که در روایت دوم نیامده است. از میان این دو حدیث کتاب‌های کافی،^۲ من لایحضره الفقیه،^۳ محاسن،^۴ وسائل الشیعه،^۵ مستدرک وسائل الشیعه،^۶ منتهی‌المطلب،^۷ حدائق،^۸ جواهر^۹ و... حدیث دوم را ثبت کرده‌اند؛ زیرا این روایت از نظر دلالت، از هر نوع ابهام و اشکال خالی است و علاوه بر عالمان شیعه، اهل سنت نیز به مضمون آن فتوا داده‌اند. اما کسانی چون کلینی، برقی، شیخ حر عاملی، علامه حلی و صاحب جواهر که حدیث دوم را در کتاب‌های خود آورده‌اند، از نقل حدیث نخست که مضمونی شبیه حدیث دوم دارد، سر باز زده‌اند و از میان عالمان شیعه فقط شیخ صدوق^{۱۱} و نویسنده مختصر بصائر الدرجات^{۱۲} و علامه مجلسی^{۱۳} و میرزا حسین نوری این روایت را^{۱۴} به نقل از شیخ صدوق، در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند. چنان که گذشت، علامه مجلسی و میرزا حسین نوری از زمره معتقدان به این روایت به شمار نمی‌روند، هم‌چنان که از نبودن این حدیث در من لایحضره الفقیه (کتاب فتوای ایشان) به اعتماد نداشتن ایشان به روایت مورد نظر می‌توان پی برد؛ البته اعراض دانش‌مندان شیعه از این حدیث، به دلیل وجود فقره سوم بوده، یعنی تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح. با وجود این، چگونه فقاری مضمون این حدیث را از اعتقادات شیعه معرفی کرده و براساس آن مدعی شده که عالمان شیعه معتقدند امام مهدی علیه السلام شریعت اسلام را نسخ می‌کند و آن را تغییر می‌دهد؟

دوم آن که صرف‌نظر از حکم تقسیم ارث که از نبود آن در گفتار محدثان شیعه، نظر منفی آنان درباره این حکم را می‌توان دریافت، درباره دو حکم نخست یعنی قتل شیخ زانی و قتل مانع زکات باید گفت که عالمان سنی مذهب بیش از فقهای شیعه بر صحت این دو حکم تأکید کرده‌اند که پاره‌ای از کلمات آنان را در این زمینه نقل می‌کنیم:

الف) قتل شیخ زانی

جمله «الشیخ و الشیخة إذا زنیاً فارجموهما البتة» پیرمرد و پسرزن زنا کردند، آن دو را حتماً سنگ‌سار کنید»، به باور اهل سنت، از آیات قرآن مجید بوده که چون لفظ آن نسخ شده، از قرآن حذف گشته، اما حکمش هم‌چنان باقی مانده است. عمر

نیز در پی افزودن این جمله به قرآن بود، اما از ترس چنین نکرده است. شافعی در مسند خود چنین روایت می‌کند:

عمر بن خطاب گفت: هش دارید که به سبب آیه رجم هلاک نشوید! مبادا کسی از شما بگوید ما حکم دو حد را در کتاب خدا نیافتیم؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله رجم کرد و ما نیز رجم کردیم. سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! اگر مردم نمی‌گفتند عمر به کتاب خدا چیزی افزوده، این جمله را در آن می‌نوشتیم: «الشیخ و الشیخة إذا زنیاً فارجموهما البتة» همانا این آیه را پیش از این، قرائت می‌کردیم.^{۱۵}

بیهقی در السنن الکبری از عمر چنین روایت می‌کند:

هراس دارم زمان بر مردم بگذرد تا جایی که کسی بگوید ما رجم را در کتاب خدا نیافتیم و با ترک فریضه‌ای گم‌راه شوند که خداوند بلندمرتبه آن را نازل فرمود. همانا رجم حق است؛ اگر مرد محصن باشد و شاهد بر آن اقامه شود یا حمل وجود داشته باشد یا اعتراف باشد و ما در قرآن این چنین قرائت می‌کردیم: «الشیخ و الشیخة إذا زنیاً فارجموهما البتة». همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله رجم کرد و ما نیز پس از او رجم کردیم. این را بخاری در حدیث صحیحی از علی بن عبدالله و مسلم از ابوبکر روایت کرده است.^{۱۶}

نوری در شرح جمله «فكان مما أنزل الله عليه آية الرجم» می‌نویسد:

مقصود از آیه رجم این آیه است: «الشیخ و الشیخة إذا زنیاً فارجموهما البتة». و این از آیاتی است که لفظش نسخ شده، اما حکم آن مانده است.^{۱۷}

ب) قتل مانع زکات

درباره حکم قتل مانع زکات، ابوبکر اولین کسی بود که در طول تاریخ اسلام عده‌ای از مسلمانان را به بهانه اجرای این حکم به قتل رساند. بخاری در این زمینه از ابوهریره چنین روایت می‌کند: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود و ابوبکر جانشین آن حضرت شد و کسانی از عرب کافر شدند، عمر به ابوبکر

گفت: «تو چگونه با مردم می جنگی با این که پیامبر ﷺ فرمود: به من دستور داده شد که با مردم بجنگم تا این که لا إله إلا الله بگویند. پس کسی که چنین گفت، مال و جانش محفوظ است، مگر به حقش و حساب او با خداست.» ابوبکر پاسخ داد: «به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد خواهم جنگید؛ زیرا زکات حق مالی است و به خدا سوگند اگر زانویند شتری را که به پیامبر دادند از من دریغ کنند، با آنها خواهم جنگید.» پس عمر گفت: «به خدا سوگند جز این نبود که دیدم خداوند سینه ابوبکر را برای جنگ گشود و دانستم که این کار حق است!»^{۱۸}

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

احتمالاً ابوهریره به اعتماد دانش مخاطبان نخواستسته تمام ماجرا را نقل کند؛ زیرا آنها کیفیت ماجرا را می دانسته اند. شاهد ما بر مختصر بودن حدیث ابوهریره این است که عبدالله بن عمر و انس این حدیث را با اضافه ای که ابوهریره آن را نقل نکرده، روایت کرده اند. در حدیث ابن عمر از رسول خدا ﷺ چنین آمده است: «به من دستور داده شد که با مردم بجنگم تا این که لا إله إلا الله و محمد رسول الله بگویند و نماز بگزارند و زکات بپردازند. چون چنین کردند جان و مالشان محفوظ است مگر به حق اسلام و حساب آنها بر خداست.» از استدلال ابوبکر و اعتراض عمر فهمیده می شود که آنها از حدیثی که ابن عمر، انس و ابوهریره هم راه با این اضافه در مجلس دیگری از رسول خدا ﷺ شنیده بودند، بی اطلاع بوده اند.^{۱۹}

به باور ابن حجر، ابوبکر نه تنها قتال با مانعان زکات را باور داشت، بلکه معتقد بود که پس از پیروزی با آنان، هم چون کافران اموالشان غنیمت و زن و فرزندانشان اسیر به شمار می روند.^{۲۰}

چنان که گذشت، قتل شیخ زانی و قتال با مانع زکات حکمی نوظهور نیست و امام مهدی ﷺ در صدد ایجاد بدعت در دین اسلام نخواهد بود، بلکه این دو حکم از مسلمات مذهب اهل سنت است؛ به گونه ای که یکی را عمر می خواسته به قرآن بیفزاید و دیگری را اولین بار ابوبکر در دنیای اسلام به اجرا درآورده است. قتل مانع زکات توسط امام مهدی ﷺ را به قتال با مانعان زکات هم سو می توان دانست، یعنی در صورتی که کسی از پرداخت زکات امتناع ورزد، آن حضرت با او خواهد جنگید و او را خواهد کشت که در این صورت رفتار امام مهدی ﷺ دقیقاً با دیدگاه دانش مندان اهل سنت مطابقت دارد.

شبهه پنجم

نویسنده یاد شده این روایت را نیز به شیعه نسبت می دهد و براساس آن به اعتقادات شیعه خرده می گیرد:

قتل شیخ زانی و قتال با مانع زکات حکمی نوظهور نیست و امام مهدی ﷺ در صدد ایجاد بدعت در دین اسلام نخواهد بود، بلکه این دو حکم از مسلمات مذهب اهل سنت است؛ به گونه ای که یکی را عمر می خواسته به قرآن بیفزاید و دیگری را اولین بار ابوبکر در دنیای اسلام به اجرا درآورده است.

إنه يقتل من بلغ العشرين و لم يتفقه في الدين؛^{۲۱}
 امام مهدی علیه السلام کسانی را می کشد که به بیست سالگی
 رسیده‌اند اما دین‌شناس نشده‌اند.

نقد و بررسی

گویا قفاری هرگز احتمال نمی‌داده که خوانندگان کتابش
 به منابع اصلی رجوع کنند و درباره صحت و سقم ادعاهایش
 جست‌وجو نمایند و گرنه هرگز به خود اجازه نمی‌داد که حدیث یاد
 شده را به منزله اصول اعتقادات شیعه طرح و نقد کند.

در واقع، هیچ‌یک از کتاب‌های حدیثی و غیر حدیثی شیعه،
 به آن روایت اشاره نکرده‌اند و هیچ‌یک از امامان اهل بیت علیهم السلام
 چنین سخنی بر زبان نرانده‌اند. تنها در کتاب *اعلام‌الواری*^{۲۲} و البته
 در *بحارالانوار*^{۲۳} متن عبارت *اعلام‌الواری* نقل شده که در مقام
 پاسخ‌گویی به شبهات اهل سنت آمده است:

مسئله هفتم: گفته‌اند وقتی به اجماع مسلمانان پیامبری
 بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیست، چگونه شما می‌گویید
 هنگامی که قائم قیام کند، از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرد
 و کسی را که به بیست سالگی رسیده، اما دانش دین را
 نیاموخته می‌کشد و...؟ پاسخ این است که ما از آنچه
 در سؤال آمده که امام مهدی علیه السلام از اهل کتاب جزیه
 نمی‌گیرد و کسانی را که به بیست سالگی رسیده‌اند و
 دانش دین نیاموخته‌اند می‌کشد، اطلاع نداریم و اگر در
 این باره حدیثی باشد، قطعی نیست.

آنچه گذشت، تنها منبع حدیثی است که قفاری بدان نظر
 داشته است. بنابراین، هیچ عالم شیعی این حدیث را ذکر نکرده و
 آن را به هیچ‌یک از امامان اهل بیت علیهم السلام نسبت نداده است. دوم،
 مخالفان این مطلب را به شیعه نسبت داده‌اند و اگر درباره اعتقادات
 هر مذهب به نسبت‌هایی که مخالفان می‌دهند، بتوان اعتماد کرد،
 معیاری برای تشخیص واقعیات از اتهام‌ها و دروغ‌پردازی‌ها وجود
 نخواهد داشت. سوم، به تصریح امین‌الاسلام طبرسی، ما از این
 روایت اطلاعی نداریم و این بهترین گواه بر دروغ بودن انتساب
 این حدیث به شیعیان است.

شبهه ششم

وی در ادامه می‌نویسد:

دولت منتظر برای اهل هر دینی طبق کتاب خودشان
 حکم می‌کند؛ با این‌که به اتفاق مسلمانان دین اسلام به
 کسی اجازه نمی‌دهد به غیر شریعت قرآن حکم نماید.
 در روایات شیعیان چنین آمده است: «إذا قام القائم قسم
 بالسوية و عدل فی الرعیة و يستخرج التوراة و سائر
 كتب الله تعالی من غار بأنطاکیة حتی یحکم بین أهل
 التوراة بالتوراة و بین أهل الإنجیل بالإنجیل و بین أهل
 الزبور بالزبور و بین أهل القرآن بالقرآن.» این قانونی که
 جعل کنندگان این احادیث در صدد اجرای آن هستند
 و عملی شدن آن توسط مهدی منتظر علیه السلام را وعده
 می‌دهند، تا حد زیادی به اندیشه دین جهانی شباهت
 دارد که آیین ماسونی منادی آن است؛ اندیشه‌ای الحادی
 که ادیان آسمانی را با شعار آزادی فکر و عقیده انکار
 می‌کند.^{۲۴}

نقد و بررسی

روایت مورد نظر ایشان را نه تنها دانش‌مندان شیعه، بلکه برخی
 از عالمان اهل سنت نیز آورده‌اند. از این رو، اگر در محتوای آن
 اشکالی وجود داشته باشد، گریبان اهل سنت را نیز خواهد گرفت و
 اهل سنت نیز باید به آن پاسخ دهند. برای نمونه، ابن حماد، استاد
 بخاری، بزرگ‌ترین محدث اهل سنت، چنین روایت می‌کند:

المهدی علیه السلام ... يستخرج تابوت السکينة من غار
 بأنطاکیة فی التوراة التي أنزل الله تعالی علی موسی علیه السلام
 و الإنجیل الذي أنزله الله عز وجل علی عیسی علیه السلام
 یحکم بین أهل التوراة بتوراتهم و بین أهل الإنجیل
 بیانجیلهم؛^{۲۵}

مهدی علیه السلام ... تابوت سکینه را که در آن توراتی که
 خداوند بر موسی علیه السلام و انجیلی که بر عیسی علیه السلام فرو
 فرستاد، وجود دارد، از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و
 میان اهل تورات طبق توراتشان و میان اهل انجیل طبق
 انجیلشان حکم می‌کند.

دوم، حکم به تورات برای اهل تورات و حکم به انجیل برای اهل انجیل و حکم به زبور برای اهل زبور و حکم به قرآن برای اهل قرآن، در روایاتی مشابه، به امام علی علیه السلام نسبت داده شده است. ثعلبی از دانش‌مندان اهل سنت در تفسیر خود از امام علی علیه السلام چنین روایت می‌کند:

و الذي خلق الحبة و برأ النسمة لو نثيت لي و سادة فاجلست عليها لحکمت بين اهل التوراة بتوراتهم و بين اهل الانجيل بانجيلهم و بين اهل الزبور بزبورهم و بين اهل الفرقان بفرقانهم؛^{۲۶}

قسم به آن‌که دانه را شکافت و آدمی را آفرید! اگر برای من بساط داوری گسترده شود و بر آن بنشینم، میان اهل تورات به توارشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد.

حاکم حسکائی، دیگر دانش‌مند اهل سنت،^{۲۷} و ایجی^{۲۸} متکلم سنی مذهب این حدیث را ذکر کرده‌اند. دانش‌مندان یاد شده این روایت را در کتاب‌های تفسیری و کلامی خود آورده‌اند و بر مضمون آن خرده نگرفته‌اند و این بهترین قرینه است بر این‌که تصور قفاری از این حدیث و الحادی دانستن مضمون آن دور از واقعیت است.

به گفته ابن ابی‌الحدید، ابوعلی به روایت یاد شده خرده گرفته و آن را حدیثی ساختگی شمرده است؛ زیرا «جایز نیست علی علیه السلام حکم به امر غیر مشروع را به خود نسبت دهد و روشن است که چه برای آن حضرت بساط داوری گسترده شود و چه نشود، برای همه جز طبق قرآن حکم نخواهد کرد».^{۲۹}

ابن ابی‌الحدید به اشکال یاد شده چنین پاسخ می‌دهد:

اما این‌که ابوعلی حدیث علی علیه السلام را بعید شمرده است، بی‌جاست؛ زیرا او به مقصود آن حضرت پی نبرده است. مقصود آن حضرت از این کلام این است که من با آنها براساس کتاب‌هایشان که به پیامبر ما و صحت شریعت او بشارت داده‌اند، داوری می‌کنم. از این‌رو، بر آنها طبق مقتضای کتاب‌های خودشان، براساس شریعت اسلام و احکام قرآن حکم می‌رانم.^{۳۰}

سوم، مسئله حکم طبق کتاب‌های آسمانی، نه اندیشه‌ای برآمده از روایات بلکه حقیقتی قرآنی است و البته این حقیقت قرآنی را هم‌چون قفاری به صورت نادرست می‌توان تفسیر کرد و آن را اندیشه‌ای الحادی و بدعت‌آمیز می‌توان دانست هم‌چنان‌که فهم درستی از آن می‌توان داشت و آن را هم‌نوا و هم‌سو با خاتمیت شریعت اسلام می‌توان تفسیر کرد. مفهوم صحیح حکم براساس تورات و انجیل و زبور، یعنی از آن‌جا که با نزول قرآن هیچ کتاب آسمانی دیگری از حجیت و اعتبار برخوردار نیست و تنها سیرت و سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حجت و شایسته پیروی است. بنابراین، کتاب‌های آسمانی از آن جهت معیار عمل می‌توانند قرار بگیرند که به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بشارت می‌دهند و بر حجیت و اعتبار آیین او دلالت می‌کنند. از این‌رو، در حکم بر طبق مجموعه تورات و

مسئله حکم طبق کتاب‌های آسمانی، نه اندیشه‌ای برآمده از روایات بلکه حقیقتی قرآنی است و البته این حقیقت قرآنی را هم‌چون قفاری به صورت نادرست می‌توان تفسیر کرد و آن را اندیشه‌ای الحادی و بدعت‌آمیز می‌توان دانست هم‌چنان‌که فهم درستی از آن می‌توان داشت و آن را هم‌نوا و هم‌سو با خاتمیت شریعت اسلام می‌توان تفسیر کرد.

انجیل و زیور، حکم براساس قرآن نهفته است و عمل به مجموعه و نه بخش‌های گزینش شده تورات و انجیل و زیور، جز در سایه تبعیت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کتاب آسمانی او حاصل نخواهد شد. آیه شریفه «وَلِيُحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»^{۳۱} از آیاتی است که بر مسئله حکم طبق غیر قرآن دلالت دارد و دقیقاً در آن واژه‌ای از ماده حکم آمده (لیحکم)، هم‌چنان که در حدیث مورد نظر از واژه‌ای از همین ماده (یحکم) استفاده شده است. کلمات شماری از مفسران اهل سنت در این باره در پیش می‌آید:

یکم. ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌نویسد:

برخی «لیحکم» را به جزم قرائت کرده‌اند تا این که لام، لام «امر» باشد، یعنی اهل انجیل باید به تمام آنچه در انجیل است ایمان بیاورند و به تمام دستورهای آن عمل نمایند که بشارت به بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امر به تبعیت و تصدیق او یکی از آنهاست؛ هم‌چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ
وَ الْإِنجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾^{۳۲}
و می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ
مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ
الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ
عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ
الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^{۳۳، ۳۴}

ابوالسعود نیز حکم بنابر انجیل را به معنای حکم نکردن به قرآن نمی‌داند و به زیبایی میان حکم به قرآن و حکم به انجیل آشتی برقرار می‌کند و می‌نویسد:

«و لیحکم» امر ابتدایی به آنهاست که حکم کنند و به آنچه در انجیل است عمل نمایند که از جمله آنها دلایل و شواهدی است که بر رسالت و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دلالت می‌نماید و احکامی که شریعت آن حضرت اقتضا می‌کند. اما حکم بنابر احکام منسوخ تورات، حکم «بما أنزل الله فيه» نیست، بلکه ابطال و

تعطیل ما انزل الله است؛ زیرا خودش بر نسخ و پایان یافتن وقت عمل به آن شهادت می‌دهد. دلیل مطلب یاد شده این است که شهادت انجیل به صحت شریعتی که انجیل را نسخ می‌کند، در واقع شهادت به نسخ خودش است؛ هم‌چنین شهادت می‌دهد که احکام انجیل در واقع همان احکامی به شمار می‌آید که در آن شریعت [ناسخ] آمده است.^{۳۵}

آلوسی نیز عین کلمات ابوالسعود را نقل و تأیید می‌کند.^{۳۶} گفتنی است ابن تیمیه که به گفته قفاری بر این احادیث خرده گرفته و اشکال کرده است که «دولت منتظر برای اهل هر دینی به کتاب خودشان حکم می‌کند، با این که به اتفاق مسلمانان، اسلام اجازه نمی‌دهد که به جز شریعت قرآن به کتابی حکم کرد»،^{۳۷} خود در تفسیر آیه «وَلِيُحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»^{۳۸} می‌نویسد:

برخی از دانش‌مندان گفته‌اند، این آیه به کسانی که انجیل واقعی نزد آنان بوده است، امر می‌کند که به آنچه خداوند در انجیل نازل فرموده، عمل کنند. بر این اساس، «و لیحکم» امر به مسیحیان پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله است، ولی تعدادی دیگر از دانش‌مندان گفته‌اند که به این تکلف نیازی نیست؛ زیرا کلام در خصوص انجیل مانند کلام درباره تورات است.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ
مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ
الَّذِينَ هَادُوا سَبَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَبَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ
يَأْتُوكَ بِحَرْفٍ وَالْكَذِبُ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ
هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تَأْتُوهُ فَاخْذُرُوا وَمَن يَرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن
تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَن يَطَهِّرَ
قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ سَبَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلنَّاسِ لَلْحَبْطِ وَإِن جَاؤُوكَ
فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِن تُعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَن
يَضُرَّوكَ شَيْئًا وَإِن حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ وَكَيْفَ يَحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا

حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكَمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّابِّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِهَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِهَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنَ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِهَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَقَفِينَا عَلَى آثَارِهِمْ بَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢٩﴾

بنابر ظاهر آشکار این آیات، یهودیانی که برای داوری پیش پیامبر ﷺ رفته بودند، تورات داشته‌اند و در آن حکم خدا موجود بوده، ولی با این حال، از آن روی می‌گردانند، پس از این خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِيُحْكَمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ﴾ لام لیحکم لام امر است و این دستوری است از خداوند که آن را بر زبان پیامبرش محمد ﷺ جاری ساخته و امر به کسانی که پیش از این خطاب مرده‌اند، ممتنع است.

از این رو، این امر به کسانی توجه می‌کند که پس از این که خداوند بندگان را خطاب کرده، به آن ایمان آورده‌اند. در نتیجه، این آیه به کسانی که در زمان خطاب موجود هستند، امر می‌کند بنابر آن چه خداوند در انجیل نازل کرده، حکم کنند و خداوند در انجیل به پیروی از محمد ﷺ امر کرده، هم‌چنان که در تورات بدان دستور داده است. پس آنان باید بنابر آن چه خداوند در انجیل نازل کرده و محمد ﷺ آن را نسخ کرده، حکم کنند، هم‌چنان که به اهل تورات دستور داده که طبق آن چه در تورات آمده و مسیح علیاً آن را نسخ نکرده، حکم کنند، اما در موارد نسخ شده باید از مسیح علیاً پیروی نمایند و انجیل به کسانی که می‌خواهند بعد از بعثت محمد ﷺ طبق آن چه خداوند در تورات و انجیل نازل کرده، حکم کنند و نمی‌خواهند با حکم محمد ﷺ مخالفت نمایند، امر کرده که از محمد ﷺ پیروی نمایند؛ وظیفه‌ای که هم تورات و هم انجیل بدان اشاره کرده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ ﴿٣٠﴾

همانسان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند.

از آن چه گذشت، روشن شد که روایت مورد نظر آقای قفاری را این گونه می‌توان معنا کرد که امام مهدی ﷺ کتاب‌های آسمانی را از مخفی‌گاه بیرون می‌آورد و براساس بشارت‌هایی که به آمدن پیامبر آخرالزمان و لزوم تبعیت از او - و چه بسا بشارت به آمدن موعود - در آنها وجود دارد، از آنان می‌خواهد اسلام بیاورند و از آن حضرت پیروی نمایند.

بنابر ظاهر آشکار این آیات، یهودیانی که برای داوری پیش پیامبر ﷺ رفته بودند، تورات داشته‌اند و در آن حکم خدا موجود بوده، ولی با این حال، از آن روی می‌گردانند، پس از این خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِيُحْكَمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ﴾ لام لیحکم لام امر است و این دستوری است از خداوند که آن را بر زبان پیامبرش محمد ﷺ جاری ساخته و امر به کسانی که پیش از این خطاب مرده‌اند، ممتنع است.

محدثان اهل سنت مضمون یاد شده را با تعبیری دیگر در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند، از جمله عبدالرزاق چنین روایت می‌کند:

إنها سَمِي المهدى ﷺ لأنه يهدى لأمر قد خفى
و يستخرج التوراة و الإنجيل من أرض يقال لها
أنطاكية؛^{۲۲}

همانا به مهدی، مهدی ﷺ گفته می‌شود؛ زیرا او به امری مخفی هدایت می‌کند. او تورات و انجیل را از جایی در انطاکیه بیرون می‌آورد.

و ابن حماد نیز چنین روایت می‌کند:

إنها سَمِي المهدى ﷺ لأنه يهدى إلى أسفار من أسفار
التوراة يستخرجها من جبال الشام يدعو إليها اليهود
فيسلم على تلك الكتب جماعة كثيرة؛^{۲۳}

به مهدی، مهدی ﷺ گویند؛ زیرا به اسفاری از تورات هدایت می‌کند. او آنها را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و یهودیان را بدان می‌خواند و تعداد فراوانی به وسیله آن کتاب‌ها اسلام می‌آورند.

مفهوم صحیح حدیث یاد شده چنان است که گذشت و قفاری بنداری بیش نکرده است. این که ایشان و هم‌فکرانشان آیات را علی‌رغم تشابه تعبیر آنها و روایت مورد نظر، به صورت خاصی تفسیر کرده‌اند و تفسیر دیگری از روایت ارائه داده‌اند و بر آن تفسیر نادرست خرده گرفته‌اند، به دور از منطق و انصاف است و بر اهداف دیگری جز شناخت حقیقت در پس پرده این قضاوت‌ها دلالت می‌نماید.

شبهه هفتم

نویسنده یاد شده در ادامه می‌افزاید:

در کنار چنین تفکری که در صدد نسخ شریعت قرآن و جای‌گزینی احکام تازه بدعت‌آمیز به جای آن و رجوع به حکم داوود و شریعت محمد ﷺ است - یعنی اجرای احکام سایر ادیان و نه احکام قرآن - با تفکر مسموم دیگری روبه‌رو می‌شویم که نتیجه مقدمات گذشته است. محتوای این تفکر منقضی شدن زمان حکم به قرآن و جای‌گزین شدن کتاب دیگری به جای قرآن است و این

مطلب را نعمانی در حدیثی از ابوبصیر روایت کرده است. وی می‌گوید ابوجعفر فرمودند: «قائم به امر جدید، کتاب جدید و قضاوت جدیدی قیام خواهد کرد.» و فرمودند: «گویا قائم را میان رکن و مقام می‌بینم که با مردم براساس کتاب جدیدی بیعت می‌کند.» و روایات دیگرشان توضیح می‌دهد که منتظرشان به ادعای محرف بودن قرآن، مردم را از آن منع می‌کند و کتاب دیگری را که مخالف با قرآن است، جانشین آن می‌نماید و می‌کوشد مردم را با این ادعا که کتابش همان کتاب کاملی است که بر رسول خدا ﷺ نازل شده، گمراه کند و عجم‌ها تلاش می‌کنند آن را میان مردم منتشر سازند و آن را به مردم یاد دهند و برای تغییر آن‌چه در قلب و ذهن مردم از کتاب خدا ثبت شده، با مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند.^{۲۴}

نقد و بررسی

پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در روایات متعددی بر این مطلب تأکید کرده‌اند که قرآن کریم در عصر ظهور، هم‌چنان تنها کتاب معتبر آسمانی است که معیار عمل قرار خواهد گرفت. در این احادیث با تعبیر متفاوتی هم‌چون احیای قرآن، عمل به قرآن، دعوت به قرآن و قضاوت براساس قرآن، بر این نکته تأکید شده که برخلاف تصور قفاری، امام مهدی ﷺ هرگز در صدد کنار زدن قرآن کریم و نشانیدن کتاب دیگری به جای آن نیستند. پاره‌ای از روایات یاد شده بدین قرارند:
امام علی علیه‌السلام فرمودند:

يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى
و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على
الرأى... فیریکم کیف عدال السیرة و یحیی میت
الکتب و السنّة؛^{۲۵}

او خواسته‌ها را تابع هدایت می‌کند، هنگامی که هدایت را تابع هواها می‌کنند و نظریه‌ها و اندیشه‌ها را تابع قرآن می‌سازد، هنگامی که قرآن را تابع نظریه‌ها می‌کنند... پس به شما سیرت عادلانه را نشان خواهد داد و کتاب و سنت را احیا خواهد نمود.

و امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الدُّنْيَا تَذْهَبُ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَعْمَلُ بَكْتَابِ اللَّهِ لَا يَرَى فِيكُمْ مَنكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ؛^{۴۶}

دنیا به پایان نخواهد رسید تا این که خداوند بلندمرتبه مردی از ما اهل بیت را برانگیزاند که طبق کتاب خداوند رفتار می کند و منکری نمی بیند مگر این که از آن نهی می نماید.

و باز فرمودند:

فِيدَعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ؛^{۴۷}

او مردم را به کتاب خداوند و سنت پیامبرش فرا می خواند.

و نیز فرمودند:

و تَوْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ حَتَّى أَنْ الْمَرْثَةَ لِتَقْضَى فِي بَيْتِهَا بَكْتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛^{۴۸}

در زمان او چندان به شما حکمت آموخته شود که زن در خانه اش براساس کتاب خداوند و سنت پیامبرش قضاوت می کند.

هم چنین آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید:

إِنَّ الْعِلْمَ بَكْتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِيَنْبِتَ فِي قَلْبِ مَهْدِيْنَا كَمَا يَنْبِتُ الزَّرْعُ عَلَى أَحْسَنِ نَبَاتِهِ؛^{۴۹}

دانش کتاب خداوند بلندمرتبه و سنت پیامبرش در قلب مهدی علیه السلام ما می روید، آن چنان که گیاه به بهترین شکلش می روید.

این مجموعه گوناگون حدیثی، بر محوریت قرآن درباره عصر ظهور دلالت دارند و محدثان بزرگی هم چون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ نعمانی و عیاشی آن را روایت کرده اند. اگر قفاری به جز فهم حقیقت، اغراض دیگری را دنبال نمی کرد و به انصاف داوری می نمود، این مجموعه روایات را معیار قضاوت قرار می داد و در پرتو آنها احادیث متشابه را معنا می کرد، نه این که از این همه تصریح چشم ببوشد و شیعه را براساس روایات دوپهلوی، آماج اتهامات بی اساس قرار دهد.

بنابر روایات یاد شده، مفهوم احادیثی که از آورده شدن کتاب جدید توسط امام مهدی علیه السلام سخن می گویند با آن چه قفاری فهمیده، تفاوت دارد. آیه الله محمد صدر درباره مفهوم واقعی این روایات توضیحات زیبایی داده است. ایشان در این باره می نویسد:

در نظر ابتدایی برای «کتاب جدید» چند معنا تصور می شود:

۱. مقصود از کتاب جدید، قرآن جدیدی غیر از قرآن کریم و معجزه ماندگار اسلام است که امام مهدی علیه السلام آن را بر بشر عرضه می کند. چنین معنایی به قطع

پیشوایان معصوم علیهم السلام در روایات متعددی بر این مطلب تأکید کرده اند که قرآن کریم در عصر ظهور، هم چنان تنها کتاب معتبر آسمانی است که معیار عمل قرار خواهد گرفت.

و یقین باطل است؛ زیرا بی شک امام مهدی علیه السلام بر دین اسلام است و طبق کتاب خداوند و سنت پیامبرش رفتار می کند و کسی از مسلمانان علی رغم اختلاف مذاهبشان در این مسئله تردید نکرده و روایات متواتری بر آن دلالت دارند؛ هم چنان که پیش از این بیان کردیم برنامه عام الهی نیز همین را اقتضا می کند.

اگر امام مهدی علیه السلام قرآن جدیدی بیاورد، یعنی قرآن کریم را نسخ کرده و از اسلام خارج شده و این برخلاف ادله قطعی و ضروری است. به هر حال، بی تردید امام مهدی علیه السلام نه کتاب مستقل و نه حتی آیه جدیدی می آورد، چه رسد به کتابی کامل.

۲. مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی علیه السلام قرآن را به همان صورتی باز می گرداند که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. این صورت برای جامعه اسلامی پیش از ظهور شناخته شده نیست و از این رو، به وصف جدید توصیف شده است. احتمالات گوناگونی در نوع تغییرات احتمالی در قرآن کریم وجود دارد که اگر همه این احتمالات یا برخی از آنها درست باشد، معنای دوم پذیرفتنی خواهد بود و اگر همه آنها باطل باشد، معنای دوم نیز باطل خواهد بود.

احتمال اول: امام مهدی علیه السلام قرآن کریم را با آیات بیشتری بیاورد؛ آیاتی که پیش از ظهور شناخته شده نبوده اند. چنین فرضی بر پذیرش روایاتی مبتنی است که براساس آنها قرآن در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بردارنده آیاتی بوده که پس از رحلت آن حضرت از قرآن حذف شده است. اگر این فرض صحیح باشد، افزوده شدن آیات حذف شده توسط امام مهدی علیه السلام نیز صحیح خواهد بود؛ زیرا او سزاوارترین کسی است که قرآن را به وضعیت طبیعی خود می تواند برگرداند و دوباره آن را به مردم عرضه نماید. اما هم چنان که در جای خود ثابت شده، احادیثی که به وجود حذف در قرآن کریم دلالت دارند، اثبات شدنی نیستند و از این رو، احتمال نخست نیز پذیرفتنی نخواهد بود.

احتمال دوم: امام مهدی علیه السلام قرآن کریم را همراه با تقدیم و تأخیر آیات و به ترتیب نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می نماید؛ زیرا بی تردید قرآنی که اکنون در اختیار ماست، به ترتیب نزول نیست.

در احتمال سوم خواهد آمد که تغییر در ترتیب نزول به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. پس چنین تغییری مشروع بوده و به تبدیل آن نیازی نیست و بلکه چنین تبدیلی با فرمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخالف خواهد بود و امام مهدی علیه السلام به آن اقدام نخواهد کرد.

احتمال سوم: آن حضرت قرآن کریم را با تغییر آیات و سوره ها و به همان ترتیبی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، عرضه خواهد نمود؛ زیرا در جای خود ثابت شده که قرآن کریم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تحت اشراف و فرمان آن حضرت به صورت خاصی ترتیب یافته است. پس قرآن کنونی بنابر ترتیب نزول تدوین نشده، ولی این تفاوت به فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده که از سر هواسخن نمی گوید و سخنش جز آن چه بر او وحی شده نیست.

این احتمال بر این پیش فرض مبتنی است که ترتیب قرآن کریم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر یافته و امام مهدی علیه السلام آن را به شکل نخست باز می گرداند. ولی دلایل کافی بر چنین مطلبی وجود ندارد و بی شک قرآن کریم به همین صورت کنونی اش به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چیش شده است.

بر این اساس، از آن جا که یکی از احتمالات سه گانه اثبات شدنی نیست، معنای دوم نیز پذیرفتنی نخواهد بود؛ البته حدیثی در مجامع روایی وجود دارد که احتمال دوم را تأیید می کند. شیخ مفید در *ارشاد* به صورت مرسل از جابر از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است:

«إذا قام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن على ما أنزل الله عز وجل فأصعب ما يكون على من حفظ اليوم لأنه يخالف فيه التأليف؛^۵ چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، خیمه هایی را برپا

خواهد کرد و قرآن را به مردم به همان صورتی که خداوند نازل کرده، خواهد آموخت و آن روز بر حافظان قرآن بسیار سخت خواهد بود؛ زیرا از نظر تألیف با قرآن تفاوت خواهد داشت.»

گویا مقصود از «علی ما أنزل الله»، بازگرداندن قرآن به ترتیب نزول است، ولی دلایلی که بر بطلان این احتمال و احتمالات دیگر دلالت دارند، قوی تر از این است که با چنین حدیث مرسلی بتوان از آن دست کشید.^{۹۱} افزون بر این، هم چنان که خواهد آمد، این حدیث را به صورت دیگری نیز می توان فهم کرد.

۳. مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی علیه السلام تفسیری جدید، عمیق و گسترده از قرآن ارائه خواهد کرد، یا این که آن حضرت قواعد عام جدیدی ارائه خواهد داد که به ایجاد شیوه جدیدی در تفسیر و فهم قرآن کریم می انجامد. این مطلب صحیحی است که گریزی از آن نیست؛ زیرا این واقعیت نشان می دهد که بینش بشر بیشتر در عصر دولت عدل جهانی عمیق و گسترده خواهد شد. آن فهم جدید از تمام فهم های پیشین عمیق تر است و آن گاه تمام اختلافات موجود در فهم قرآن کریم و تفسیر آن از میان می رود. شاید حدیث پیشین چنین هدفی دارد و مراد از «القرآن علی ما أنزل الله» مفاهیم و معانی واقعی قرآن کریم باشد؛ مفاهیمی که به اندازه کافی در عصر پیش از ظهور روشن نبوده و شاید مقصود از تفاوت در تألیف، تفاوت شیوه جدید تفسیر امام مهدی علیه السلام با فهم سنتی مرسوم باشد که در عصر پیش از ظهور رایج بوده است.^{۹۲}

شبهه هشتم

قفاری در فصل جدیدی با عنوان «سیره قائم منتظر» چنین می نویسد:

و اما سیره قائم منتظر نشانه هایی از شریعت جدید را دربر دارد؛ زیرا او به مقدسات مسلمانان و مساجدشان سخت گیری می کند و به تخریب حرمین شریفین اقدام می نماید؛ زیرا در روایات شیعیان تصریح شده است که «إن القائم یهدم المسجد حتی یرده إلى أساسه و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله إلى أساسه و یرد البیت إلى موضعه و أقامته علی أساسه».^{۹۳}

نقد و بررسی

پیش از آن که عالمان شیعه از امام صادق علیه السلام لزوم تخریب خانه کعبه و احداث آن براساس اولیه اش (مضمون حدیث) را روایت کنند محدثان اهل سنت این مضمون را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند. برای نمونه، بخاری^{۹۴} و مسلم^{۹۵} در صحاح خود و شافعی^{۹۶} و بسیاری دیگر از محدثان اهل سنت حدیثی به این مضمون روایت آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود:

– مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی علیه السلام تفسیری جدید، عمیق و گسترده از قرآن ارائه خواهد کرد، یا این که آن حضرت قواعد عام جدیدی ارائه خواهد داد که به ایجاد شیوه جدیدی در تفسیر و فهم قرآن کریم می انجامد. – پیش از آن که عالمان شیعه از امام صادق علیه السلام لزوم تخریب خانه کعبه و احداث آن براساس اولیه اش را روایت کنند محدثان اهل سنت این مضمون را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند.

... إن الحطيم أي الحجر من البيت إلا أن قومك حضرت بهم النفقة أي الحلال فأخرجوه من البيت ولولا حدثان قومك بالجاهلية لنتقضت بناء الكعبة وأظهرت قواعد الخليل وأدخلت الحطيم في البيت وألصقت العتبة على الأرض ولئن عشت إلى قابل لأفعلن ذلك؛^{۵۷}

... حطيم، حجر اسماعیل، جزئی از کعبه است، ولی خاندان تو به دلیل کمبود مال حلال، آن را از کعبه بیرون گذاشتند و اگر نبود که خاندان تو به عهد جاهلیت نزدیکند، بنای کعبه را خراب می‌کردم و پایه‌هایی را که ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را بر آن استوار کرد، آشکار می‌کردم و حطیم را داخل کعبه می‌نمودم و آستانه در را بر زمین قرار می‌دادم و اگر تا سال دیگر زنده بمانم، چنین خواهم کرد.

این کثیر پس از نقل مضمون یاد شده می‌نویسد:

این حدیث به طرق متعددی در کتاب‌های صحاح، حسان و مسانید از عایشه روایت شده است.^{۵۸}

این روایت آن قدر مشهور بوده که عبدالله بن زبیر خانه کعبه را با استناد به آن، خراب و بازسازی کرد. سرخسی در این باره چنین می‌نویسد:

تا این که زمان عبدالله بن زبیر شد و او این حدیث را شنیده بود، پس به آن عمل کرد و پایه‌هایی را که ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را بر آن استوار کرده بود آشکار ساخت و کعبه را در برابر دیدگان مردم، بر همان پایه‌ها بنا نهاد و حطیم را جزء کعبه قرار داد. اما پس از آن که کشته شد، حجاج از این کار ابن‌زبیر ناخشنود بود، به همین دلیل آن را خراب کرد و به همان صورت عصر جاهلیت بنا نمود.^{۵۹}

این حدیث دست‌آویز مناسبی برای دانش‌مندان شیعه می‌توانست باشد تا با استناد به آن، درباره طرح‌های پنهانی و دسیسه‌های شوم اهل سنت برای تخریب خانه کعبه و هدم شریعت اسلام داستان‌سرایی کنند؛ هم‌چنان که قفاری با استناد به احادیث مشابه نسبت به شیعه چنین کرده است. اما تقوا و انصاف دانش‌مندان

شیعی آنها را از این قضاوت‌های عجولانه و ناعادلانه بر حذر می‌دارد. توقع این است که برادران اهل سنت ما نیز در مواجهه با احادیث مشابه چنین کنند و منبع و سند را در تفسیر روایات دخالت ندهند.

در حقیقت، هم‌چنان که محدثان اهل سنت روایت کرده‌اند، تخریب خانه کعبه و احداث آن به شکل اولیه‌اش از آرزوهایی بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اجرای آن موفق نشد، ولی نواده گرامی آن حضرت، مهدی موعود عجل الله فرجه این آرزو را عملی خواهد ساخت و تخریب این خانه، نه به هدف هدم نمادهای اسلامی، بلکه برای عملی کردن خواسته قلبی پیامبر گرامی اسلام خواهد بود.

البته در حدیث مورد نظر، در کنار تخریب خانه کعبه، از تخریب مسجد الحرام به هدف بنا نهادن آن براساس اولیه‌اش سخن به میان آمده، ولی با نگاه به روایات دیگر درباره اساس اولیه مسجد الحرام، روشن می‌شود که مسجد الحرامی که توسط ابراهیم خلیل علیه السلام بنیان نهاده شد، گسترده‌تر از مسجد الحرام کنونی بوده است و امام مهدی عجل الله فرجه با هدف توسعه مسجد، آن را تخریب خواهند کرد.

حسن بن نعمان از امام صادق علیه السلام درباره قسمتی که به مسجد الحرام افزوده‌اند، سؤال کرد. آن حضرت فرمودند:

إن إبراهيم وإسماعيل عليهما السلام حد المسجد الحرام ما بين الصفا والمروة؛^{۶۰}
ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام حد مسجد الحرام را میان صفا و مروه قرار دادند.

احادیث دیگری نشان می‌دهد که ادعای جعل این احادیث توسط عالمان شیعه به هدف انهدام بنیان شریعت، بی‌اساس و ساخته و پرداخته ذهن مشوش قفاری است. این احادیث در کنار تخریب خانه کعبه و مسجد النبی از تخریب مسجد کوفه نیز سخن می‌گویند؛ با این توضیح که مسجد کوفه بیش از آن که اهل سنت به آن توجه نمایند، مورد تکریم و بزرگ‌داشت شیعیان است و از این رو، نمادی شیعی محسوب می‌شود. با وجود این، اگر شیعیان این روایات را به انگیزه دشمنی با شریعت اسلام جعل کرده باشند، طبیعتاً نباید تخریب مسجد کوفه را به این احادیث اضافه نمایند و از آن‌جا که احادیث مورد نظر در کنار مسجد الحرام و مسجد النبی

از تخریب مسجد کوفه نیز سخن گفته‌اند و بلکه تعدادی از احادیث به شکل مستقل تنها به مسئله تخریب مسجد کوفه توسط امام مهدی علیه السلام اشاره کرده‌اند، می‌توان دریافت تحلیل قفاری از ساختگی بودن این احادیث بی‌اساس است.
امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

إِنَّ الْقَائِمَ رَدَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ إِلَى أُسَاسِهِ وَ مَسْجِدَ الرَّسُولِ إِلَى أُسَاسِهِ وَ مَسْجِدَ الْكُوفَةِ إِلَى أُسَاسِهِ؛^{۶۱}
چون قائم علیه السلام قیام کند، بیت‌الحرام را براساس سابقش باز خواهد گرداند و مسجدالنبی و مسجد کوفه را نیز چنین خواهد کرد.

اصبغ بن نباته در روایتی دیگر می‌گوید: چون امام علی علیه السلام به مسجد کوفه رسید، فرمود:
وَيْلٌ لِمَنْ هَدَمَكَ وَ وَيْلٌ لِمَنْ سَهَّلَ هَدْمَكَ وَ وَيْلٌ لِمَنْ نَبَّأَكَ بِالْمَطْبُوحِ الْمَغْبَرِّ قِبَلَةَ نُوْحٍ طُوبَى لِمَنْ شَهِدَ هَدْمَكَ مَعَ قَائِمِ أَهْلِ بَيْتِي أَوْلَئِكَ خِيَارُ الْأُمَّةِ مَعَ أُبْرَارِ الْعَتْرَةِ؛^{۶۲}
وای بر کسی که تو را ویران کرد! وای بر کسی که اسباب ویرانی تو را مهیا نمود! وای بر کسی که تو را با گل بخته بنا نهاد و قبله نوح علیه السلام را تغییر داد! و خوشا به حال کسی که شاهد تخریب تو توسط قائم خاندان من باشد! آنها بهترین امت هم‌راه با نیکان خاندان عترتند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام دَخَلَ الْكُوفَةَ وَ أَمَرَ بِهَدْمِ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّى يَبْلُغَ أُسُوسَهَا؛^{۶۳}
چون قائم علیه السلام قیام کند، داخل کوفه می‌شود و به تخریب مساجد چهارگانه دستور می‌دهد تا این‌که به صورت آغازین آن برگردد.

البته به گواهی روایات دیگری، این تخریب نیز برای توسعه است؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُومُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ يَرْمِي بِسَهْمَةٍ فَيَقَعُ فِي مَوْضِعِ التَّيَّارِينَ فَيَقُولُ ذَلِكَ مِنَ الْمَسْجِدِ؛^{۶۴}

امام علی علیه السلام نزد در مسجد کوفه می‌ایستادند و تیری پرتاب می‌کردند و آن تیر در محل تمارین (خرما فروشان) فرود می‌آمد و می‌فرمودند، آن‌جا نیز جزء مسجد است.

شبهه نهم

وی در ادامه می‌نویسد:

منتظر شیعیان به آن چه گذشت اکتفا نمی‌کند، بلکه نژاد عرب را قتل عام کرده، ریشه آنها را منقرض می‌نماید و از همین‌رو، احادیث آنها به عرب وعده می‌دهد که وقتی امام غایبشان بازگشت، جنگ بزرگی علیه اعراب به راه خواهد انداخت

احادیث دیگری نشان می‌دهد که ادعای جعل این احادیث توسط عالمان شیعه به هدف انهدام بنیان شریعت، بی‌اساس و ساخته و پرداخته ذهن مشوش قفاری است.

و بر مرد و زن و بزرگ و کوچک، رحم نخواهد کرد و کسی از آنها را باقی نخواهد گذاشت. نعمانی از حارث بن مغیره و ذریح محاربی از اباعبدالله چنین حدیث می‌کند: «میان ما و عرب جز کشتن باقی نمانده است.» و گویا این روایت میان شیعه و غیرشیعه فرق نمی‌گذارد. اما روایات دیگرشان تأکید می‌کند که هیچ عربی با قائم همراهی نمی‌کند و به همین دلیل، از آنها بر حذر می‌دارند و چنین می‌گویند: «از عرب بپرهیز! برای آنها خبری ناگوار است. حتی یک نفر از آنها با قائم خروج نخواهد کرد.» اما اعراب فراوانی در میان شیعه وجود دارند، ولی طبق روایات شیعیان، آنها امتحان می‌شوند و از آنها جز تعداد اندکی باقی نمی‌ماند. روایات آنها می‌گویند: «قائم خون هفتاد قبیله عرب را می‌ریزد...». روشن است که اختصاص این کشتارها به عرب، نشان‌دهنده شدت جهت‌گیری‌های قومیتی از سوی جعل‌کنندگان این احادیث است و این روایات از میزان دشمنی مؤسسان رفض با نژاد عرب، پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد، آنها مشتاقند با قتل اعراب، تشریف خاطر یابند و به واقع این دشمنی‌ها نه به دلیل نژادشان بلکه به دلیل دینی است که به آن اعتقاد دارند.^{۶۵}

نقد و بررسی

ای کاش قفاری پیش از داستان‌سرایی درباره دشمنی فارسی‌زبانان با عرب‌زبانان، اندکی به منابع اهل سنت مراجعه می‌کرد تا عجولانه این احادیث را ساخته و پرداخته شیعیان فارسی‌زبان نمی‌خواند، به نزاع‌های نژادی و قومیتی دامن نمی‌زد و ناخواسته و ناآگاهانه آب در آسیاب دشمن نمی‌ریخت؛ زیرا این مضمون در منابع معتبر اهل سنت نیز وجود دارد. پاره‌ای از روایات یاد شده بدین قرار است:

بخاری، بزرگ‌ترین محدث اهل سنت، از رسول خدا ﷺ چنین حدیث می‌کند:

إِنَّ مِنْ إِقْتِرَابِ السَّاعَةِ هَلَاكُ الْعَرَبِ؛^{۶۶}
 هلاکت عرب از نشانه‌های نزدیکی قیامت است.

آن حضرت در حدیث دیگری می‌فرماید:

يباع الرجل بين الركن والمقام و لن يستحل البيت إلا أهله فإذا استحلوه فلا تستل عن هلكة العرب؛^{۶۷}
 میان رکن و مقام برای مردی بیعت گرفته می‌شود و کسی جز اهل خانه کعبه حرمت آن را نمی‌شکند. پس چون حرمت آن را شکستند، از دلیل هلاکت عرب نپرس.

البته در این احادیث از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، چگونگی هلاکت عرب و شخص یا اشخاصی که عرب به دست آنان هلاک می‌شود، سخنی به میان نیامده است. اما میان این احادیث و روایات شیعه در مورد اصل نابودی و کشته شدن جمعیت چشم‌گیری از عرب در آخرالزمان اشتراک نظر وجود دارد. اگر وجود چنین مضمونی در روایات شیعه، از دشمنی شیعیان عجم با نژاد عرب ناشی شود، پس چرا این مضمون را دانش‌مندان اهل سنت نیز روایت کرده‌اند؟ آیا آنان نیز با جنس عرب دشمنی دارند و تعصب‌های قومی و نژادی دامن آنها را نیز گرفته، یا این که مشکل در گونه تفکر قفاری و دیدگاه‌های لجوجانه و متعصبانه اوست؟ منصفان خود قضاوت کنند!

خدا را شکر که احادیثی چون:

- لو كان الدين معلقاً بالثريا لتناوله ناس من أبناء فارس؛^{۶۸}

اگر دین به ستاره ثریا آویخته باشد، مردانی از فارس آن را به دست خواهند آورد.

- لو كان العلم بالثريا لتناوله أناس من أبناء فارس؛^{۶۹}
 اگر علم در ستاره ثریا باشد، مردانی از فارس آن را به دست خواهند آورد.

- لو كان الإيمان عند الثريا لئاله رجال من هؤلاء؛^{۷۰}
 اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، مردانی از سرزمین این (سلمان فارسی) آن را به دست خواهند آورد.

را عالمان شیعه روایت نکرده‌اند و بخاری‌ها، مسلم‌ها، ترمذی‌ها و احمد بن حنبل‌ها آنها را نوشته‌اند و گرنه قفاری مدعی می‌شد که شیعیان فارسی‌زبان می‌خواهند علم و دین و ایمان را به انحصار خود درآورند و دیگران را از آن منع نمایند.

دوم، اگر حدیثی از همراهی نکردن اعراب با امام مهدی علیه السلام سخن گفته، در احادیث متعدد دیگری به صراحت این مطلب نفی شده است. ای کاش قفاری و همکارانش برای نشان دادن حسن ظن خود دست کم به یکی از این احادیث اشاره می‌کردند.

کتاب *دلایل الامامة* به سند متصل از انس بن مالک روایت می‌کند:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شدند و چون علی را دیدند، دست خود را بر شانه او قرار داده، فرمودند:

يا علي لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يملك رجل من عترتك يقال له المهدي عليه السلام يهدي إلى الله عز وجل و يهتدى به العرب كما هديت أنت الكفار و المشركين من الضلالة؛^{۷۱}

ای علی، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا این که مردی از خاندان تو به حکومت برسد که به او مهدی علیه السلام گفته می‌شود. او به سوی خداوند بلندمرتبه هدایت می‌کند و عرب به وسیله او هدایت می‌یابد؛ هم چنان که تو کافران و مشرکان را از گمراهی هدایت کردی.

شیخ مفید نیز به سند متصل خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین حدیث می‌کند:

إذا كان عند خروج القائم ينادى مناد من السماء أيها الناس قطع عنكم مدة الجبارين و ولي الأمر خير أمة محمد صلی الله علیه و آله فالحقوا بمكة فيخرج النجباء من مصر و الأبدال من الشام و عصائب العراق رهبان بالليل ليوث بالنهار كان قلوبهم زبر الحديد فيبايعونه بين الركن و المقام؛^{۷۲}

ندادهندهای هنگام خروج قائم از آسمان ندا می‌دهد که ای مردم، فرصت ستم‌گران به پایان رسید و بهترین افراد امت محمد صلی الله علیه و آله به حکومت رسید. پس بشتابید به سوی مکه! در این هنگام نجبا از مصر، ابدال از شام و گروه‌ها از عراق که راهبان ششپ و شیران روزند و قلب‌هاشان گویا پاره‌ای آهن است، به سوی او روانه می‌شوند و میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند.

فضل بن شاذان به سند خود از امام باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند:

يبايع القائم بين الركن و المقام ثلاث مئة و نيف عدة أهل بدر فيهم النجباء من أهل مصر و الأبدال من أهل الشام و الأخيار من أهل العراق فيقيم ما شاء الله أن يقيم؛^{۷۳}

سی صد و اندی نفر به تعداد اهل بدر میان رکن و مقام با قائم بیعت می‌کنند و در میان آنان نجیبان اهل مصر و ابدال اهل شام و اخیار اهل عراق وجود دارند و خداوند آنان را به اندازه‌ای که بخواهد، خواهد رساند.

ای کاش قفاری پیش از داستان‌سرایی درباره دشمنی فارسی‌زبانان با عرب‌زبانان، اندکی به منابع اهل سنت مراجعه می‌کرد تا عجولانه این احادیث را ساخته و پرداخته شیعیان فارسی‌زبان نمی‌خواند.

محمد بن سوید می گوید:

من و فطر بن خلیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. آن حضرت برای ما خرما آورد و ما از آن میل کردیم و حضرت با دست خود از آن به فطر می داد. آن گاه فرمود: «آن چه از ابی طفیل - رحمت خدا بر او باد - درباره ابدال برای من حدیث کردی چه بود؟» فطر عرض کرد: از ابوظفیل شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الأبدال من الشام و النجباء من أهل الكوفة یجمعهم الله لشر یوم لعدونا؛ ابدال از شام و نجبا از کوفه اند. خداوند آنها را برای بدترین روز دشمنان ما گرد خواهد آورد.» پس امام صادق علیه السلام فرمودند: «رحمک الله بنا یبدأ البلاء ثم بکم و بنا یبدأ الرخاء ثم بکم رحم الله من حببنا إلى الناس و لم یکرهنا إلیهم؛» خداوند شما را رحمت کند! بلا نخست بر ما وارد می شود، سپس بر شما، و آسانی ابتدا به ما رو می آورد و سپس به شما. خدای رحمت کند کسی را که ما را محبوب مردم قرار دهد و مبغوض آنها نگرداند!»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصف اهل یمن می فرمایند:

قوم رقیقة قلوبهم راسخ إیمانهم و منهم المنصور یخرج فی سبعین ألفاً یتصر خلفی و خلف وصتی؛^{۷۵}
مردم سرزمین یمن قلب های رقیق و ایمان های استوار دارند. منصور که با هفتاد هزار نفر قیام می کند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می دهد از آنهاست.

آن چه گذشت، پاره ای از روایاتی است که دانش مندان بزرگ شیعه هم چون فضل بن شاذان، شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ نعمانی آن را در کتاب های خود ثبت کرده اند؛ روایاتی که از حضور عرب در جمع یاران امام مهدی علیه السلام و بلکه در جمع ۳۱۳ یار ویژه آن حضرت که وزیران و امیرانند، گزارش می دهد. ای کاش قفاری متعصبانه و جانب دارانه به گزینش روایات نمی پرداخت و در کنار احادیثی که ذکر می کرد، دست کم به یک نمونه از این احادیث نیز اشاره می کرد.

درباره روایات مورد اشاره قفاری باید گفت: محققان نیک می دانند طبق ضوابط علمی، با توجه به کثرت روایاتی که از حضور عرب در جمع یاران و همراهان امام مهدی علیه السلام سخن

می گویند، تنها حدیثی که بر حاضر نبودن حتی یک نفر از عرب در جمع سپاهیان حضرت دلالت دارد، به دلیل تعارض با مجموعه ای از احادیث، معتبر نیست. اگر روایات دیگر از درگیری، شدت و صلابت امام مهدی علیه السلام با نژاد عرب سخن می گوید، منظور تمام اعراب نیست؛ بلکه اعرابی است که پس از آشکار شدن حقیقت، معاندانه و مغرضانه آن را انکار کنند و در برابر خواسته های الهی آن حضرت، سر تسلیم فرود نیاورند و در امر حکومت جهانی عدالت محور و فضیلت گستر حضرت اخلاص ایجاد نمایند، هم چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

ویل لطغاة العرب من أمر قد اقترب؛^{۷۶}

وای بر طغیان گران عرب از امری که نزدیک شده است!

البته روشن است که با وجود این معیار، میان اعراب و غیر اعراب تفاوتی وجود نخواهد داشت و هر کس بخواید طغیان گری کند و سد مسیر حرکت آن حضرت گردد، چه عرب باشد و چه عجم، با عکس العمل شدید آن حضرت مواجه خواهد شد و هر کس، چه عرب و چه عجم، به ندای خدای اش پاسخ مثبت دهد، حضرت صمیمانه از او استقبال خواهد کرد. به همین دلیل، تعدادی دیگر از روایات، در کنار جنگ امام مهدی علیه السلام با اعراب، از جنگ آن حضرت با فارس نیز سخن گفته اند. امام صادق علیه السلام در این باره فرمودند:

ثلاث عشرة مدینة و طائفة یحارب القائم أهلها و یحاربونه أهل مکه و أهل المدینة و أهل الشام و بنو أمیه و أهل البصرة و أهل دست میسان و الأکراد و الأعراب و ضبة و غنی و باهله و أزد و أهل الری؛^{۷۷}

سیزده شهر و طایفه با قائم می جنگند و قائم نیز با آنها می جنگد: اهل مکه، اهل مدینه، اهل شام، بنو امیه، اهل بصره، اهل دست میسان، کردها، اعراب، ضبة، غنی، باهل، ازد و اهل ری.

بنابراین حدیث نژاد و زبان تعیین کننده نوع رفتار امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه عکس العمل انسان ها در برابر دعوت ها و روشن گری های آن حضرت مهم و تأثیر گذار است.

شبهه دهم

قفاری پس از بیان روایاتی که به قتل اعراب توسط امام مهدی علیه السلام می پردازند، می نویسد:

و روایات شیعه، قبیله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قریش را که برگزیدگان اصحاب آن حضرت متعلق به آن هستند، به صورت خاص ذکر کرده است که توسط امام مهدی علیه السلام مشمول عملیات قتل قرار می گیرند. در *ارشاد مفید* از عبدالله بن مغیره از ابا عبدالله علیه السلام چنین روایت شده است: «چون قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، پانصد نفر از قریش را به پا داشته، گردن می زند. سپس پانصد نفر دیگر را و شش بار این کار را تکرار می کند. عبدالله بن مغیره می گوید: عرض کردم آیا تعدادشان این اندازه می شود؟ حضرت فرمودند: بله از آنها و از دوستانشان.»^{۷۸}

نقد و بررسی

نه تنها عالمان شیعه، بلکه دانش مندان بزرگ اهل سنت روایات مورد نظر قفاری را نیز آورده اند. برای نمونه، ابن حماد، استاد بخاری از امام علی علیه السلام چنین حدیث می کند:

يفرج الله الفتن برجل منّا يسومهم خسفاً لا يعطيهم إلاّ السيف يضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر هرجاً حتى يقولوا و الله ما هذا من ولد فاطمة لو كان من ولدها لرحمنا يغريه الله بنى العباس و بنى أمية؛^{۷۹}
خداوند فتنه ها را توسط مردی از ما برطرف می سازد. او آنها را خوار و ذلیل می کند و با آنها جز با زبان شمشیر سخن نمی گوید. او شمشیر را هشت ماه بر دوش حمایل کرده، بسیار می کشد تا این که می گویند: به خدا سوگند این از فرزندان فاطمه نیست! اگر از فرزندان فاطمه بود، بر ما رحم می کرد. خداوند او را بر بنی عباس و بنی امیه مسلط می گرداند.

افزون بر ابن حماد، سیوطی^{۸۰} و متقی هندی^{۸۱} این حدیث را روایت کرده اند.

ابن ابی الحدید معتزلی نیز از امام علی علیه السلام چنین روایت می کند:

فانظروا أهل بيت نبيكم فإن لبدوا فالبدوا و إن استنصروكم فانصروهم فليفرجن الله الفتنة برجل منّا أهل البيت بأبي ابن خيرة الإمام لا يعطيهم إلاّ السيف هرجاً هرجاً موضعاً على عاتقه ثمانية أشهر حتى تقول قریش لو كان هذا من ولد فاطمة لرحمنا يغريه الله بنى أمية حتى يجعلهم حطاماً و رفاتاً ملعونين أينما تقفوا أخذوا و قتلوا تقتيلاً سنة الله في الذين خلوا من قبل و لن نجد لسنة الله تديلاً؛^{۸۲}
به خاندان پیامبرتان نگاه کنید؛ اگر اقدامی نکردند، شما نیز دست نگه دارید و اگر از شما یاری خواستند، یاری شان نمایید. بی تردید، خداوند فتنه را توسط مردی از ما اهل بیت برطرف خواهد ساخت. پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان

نژاد و زبان تعیین کننده نوع رفتار امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه عکس العمل انسان ها در برابر دعوت ها و روشن گری های آن حضرت مهم و تأثیرگذار است.

باد! او شمشیر را هشت ماه بر دوش گذاشته، از آنها بسیار بسیار می‌کشد تا این‌که قریش می‌گوید: اگر این از فرزندان فاطمه بود، بر ما رحم می‌ورزید. خداوند او را بر بنی‌امیه مسلط می‌کند تا آنها را خرد و شکسته نماید. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافت شوند، گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

ابن ابی‌الحدید پس از نقل این روایت می‌نویسد:

این خطبه مستفیض و متداول است و گروهی از سیره‌نویسان آن را نقل کرده‌اند.

دوم، اگرچه پاره‌ای از روایات بر کشته شدن تعدادی از قریش توسط امام مهدی عجله الله تعالی فرجه دلالت دارند، احادیث دیگر این مسئله را توضیح داده‌اند که این کشتن‌ها و کشته شدن‌ها به مؤمنان و صالحان قریش مربوط نیست، بلکه مخصوص فاجران، زنازادگان و مرتدان قریش است. شاید این تفکر عصر جاهلیت که انتسابات قومی و قبیله‌ای معیار ارزش و فضیلت به شمار می‌آید، در نهان‌خانه ذهن قفاری لانه کرده و همین، اعتراض ایشان به احادیث مورد نظر را برانگیخته که چرا قریش با وجود انتسابی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد، باید مجازات شود. اما ایشان باید بدانند آیاتی ه

م چون ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾^{۸۳} که آشکارا عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نفرین می‌کند، این تفکر جاهلی را منسوخ کرد و آن را به زباله‌دان تاریخ سپرد. براساس آموزه‌های دین اسلام، انتسابات قومی و قبیله‌ای مایه امتیاز نیست و تنها تقبوا به آدمی عزت و کرامت می‌بخشد: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^{۸۴}

پاره‌ای از احادیث که به کشته شدن برخی از قریش توسط امام مهدی عجله الله تعالی فرجه اشاره دارند، بدین قرارند:

امام علی عجله الله تعالی فرجه فرمودند:

بأبي ابن خيرة الإمام يسومهم خسفاً و يسقيهم بكأس مصبرة و لا يعطيهم إلا السيف هرجاً فعند ذلك تمتي فجرة قریش لو أن لها مفاداة من الدنيا و ما فيها ليغفر

لها لا تكف عنهم حتى يرضى الله؛^{۸۵}

پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد! [او] آنها را خوار می‌سازد و جام شرنگ به آنها می‌نوشاند و به آنان جز شمشیر مرگ آفرین نخواهد داد. در این هنگام فاجران قریش آرزو می‌کنند که ای کاش دنیا و آنچه در آن است، از ایشان بود و آن را می‌دادند تا گناهانشان بخشوده شود، ولی ما از آنها دست برنخواهیم داشت تا خداوند راضی شود.

و امام باقر عجله الله تعالی فرجه فرمودند:

... يسير إلى المدينة فيسير الناس حتى يرضى الله عز وجل فيقتل ألفاً و خمس مئة قریشاً ليس فيهم إلا فرخ زنته؛^{۸۶}

... سپس به سمت مدینه حرکت می‌کند و مردم نیز او را همراهی می‌کنند تا این‌که خدای بلندمرتبه راضی شود. پس او ۱۵۰۰ قریشی را می‌کشد که همگی زنازاده‌اند.

آن حضرت در حدیث دیگری می‌فرماید:

إذا قام القائم و بعث إلى بني أمية بالشام فهربوا إلى الروم فيقول لهم الروم لا ندخلنكم حتى تنتصروا فيعلقون في أعناقهم الصلبان فيدخلونهم فإذا نزل بحضرهم أصحاب القائم طلبوا الأمان و الصلح فيقول أصحاب القائم لا نفعل حتى تدفعوا إلينا من قبلكم منا قال فيدفعونهم إليهم فذلك قوله: ﴿لَا تَرْكُضُوا وَاَرْجِعُوا إِلَى مَا أْتَرْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ﴾ قال: يسألهم عن الكنوز و هو أعلم بها قال فيقولون ﴿يا ولينا ان كنا ظالمين فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيداً خامدين﴾ بالسيف؛^{۸۷}

چون قائم قیام کرد و گروهی را به جهت بنی‌امیه به شام فرستاد، بنی‌امیه به روم می‌گریزند. رومیان به آنها می‌گویند: «به شما اجازه ورود نمی‌دهیم مگر این‌که به آیین نصرانیت بگروید» و آنها صلیب بر گردن‌هایشان می‌آویزند و وارد روم می‌شوند. چون رومیان با اصحاب قائم مواجه می‌شوند، درخواست امان و صلح می‌کنند. اصحاب قائم می‌گویند مشروط به این‌که کسانی را از

ما که نزد شما می‌آید به ما برگردانید و آنها چنین می‌کنند و این همان کلام خداوند است که می‌فرماید: «مگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید! باشد که مورد پرسش قرار گیرید.» قائم از آنها درباره گنج‌ها پرسش می‌کند، در حالی که او به آن داناتر است. پس آنها می‌گویند: «ای وای بر ما که ما واقعاً ستم‌گر بودیم! سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را درو شده بی‌جان گردانیدیم» با شمشیر.

این روایات تصریح کرده‌اند که فاجران، زنازادگان و مرتدان از قریش، مشمول شدت و صلابت مهدوی قرار می‌گیرند و حاشا که آن امام معصوم متعرض افراد بی‌گناه شود.

شبهه یازدهم

نویسنده در ادامه می‌گوید:

روایات آنها بیت پاک نبوی را هم فروگذار نکرده، مصیبتی از مصائب منتظرشان دامن آن را هم می‌گیرد؛ زیرا آنها گمان می‌کنند ام‌المؤمنین عایشه صدیقه و دختر صدیق و حبیب پیامبر خدا ﷺ قبل از روز قیامت از قبرش بیرون آورده می‌شود؛ زیرا او، طبق افترای شیعه، از عهد رسول خدا ﷺ مستحق حد بوده است، ولی آن حضرت از اجرای آن خودداری کرده‌اند. در حالی که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع می‌کنم.» پس چگونه آن حضرت بر عایشه ترحم کرد، با این که خداوند می‌فرماید ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾. پس آن حضرت بر عایشه حد را جاری نساخت، ولی قائمشان، آن‌چنان که شیعه می‌پندارد، در عصر پنداری رجعت، آن‌چه را برترین خلیفه‌ها از انجامش عاجز بود، اجرا خواهد کرد و این یعنی قائم از خاتم پیامبران، کامل‌تر و در اجرای دین خدا از کسی که به منزله اسوه عالمیان فرستاده شده، توان‌مندتر است. آن‌چه گفته شد به صراحت در روایاتشان وجود دارد. ابن‌بابویه بزرگ آنها، از ابوبصیر روایت می‌کند که اباعبدالله علیه السلام در تفسیر آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ فرمود: «به خدا سوگند تأویل این آیه هنوز نیامده است و نخواهد آمد تا این که قائم خروج کند.» یعنی قائم مجری چیزی است که تمام انبیا از اجرای آن ناتوان بودند. این مطلبی است که برخی از رهبران معاصر، به خیال آنها بزرگشان، به آن تصریح کرده و هم‌چنان که خواهد آمد، دنیای اسلام آن را محکوم نمود. اعتقاد یاد شده از ابن‌بابور سرچشمه می‌گیرد که آنها گمان می‌کنند، دانش قائم چندین برابر از دانش انبیا بیشتر است تا جایی که در *بحارالانوار* و غیر آن چنین روایت شده است: «ابان از اباعبدالله چنین حدیث می‌کند: دانش ۲۷ بخش است و تمام

اگرچه پارهای از روایات بر کشته شدن تعدادی از قریش توسط امام مهدی علیه السلام دلالت دارند، احادیث دیگر این مسئله را توضیح داده‌اند که این کشتن‌ها و کشته شدن‌ها به مؤمنان و صالحان قریش مربوط نیست.

آنچه پیامبران آورده‌اند، دو بخش از آن است. پس مردم تا امروز جز دو بخش دانش را فرا نگرفته‌اند و چون قائم ما قیام کند ۲۵ بخش دیگر آن را بیرون خواهد آورد و میان مردم منتشر خواهد کرد و دو بخش دیگر را به آن ضمیمه خواهد ساخت و تمام ۲۷ قسمت را میان مردم منتشر خواهد کرد.^{۸۸}

اشکال یاد شده را این چنین می‌توان خلاصه کرد: به باور شیعیان، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به اجرای برخی از اهداف خود موفق نشد و امام مهدی علیه السلام به این اهداف، جامه عمل خواهد پوشاند. برای نمونه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نتوانست بر عایشه حد خدا را جاری سازد، ولی امام مهدی علیه السلام این کار را می‌کند و یا پیامبر صلی الله علیه و آله نتوانست دینش را بر تمام ادیان غالب سازد، ولی امام مهدی علیه السلام چنین خواهد کرد. اعتقاد به کامل‌تر و برتر بودن امام مهدی علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله لازمه چنین باوری است.

نقد و بررسی

این اعتقاد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اجرای پاره‌ای از اهداف خود موفق نشدند و اهداف آن حضرت پس از رحلت حضرتش، توسط شخصیت‌های دیگری شکل واقعیت به خود خواهد گرفت، از مختصات شیعه نیست و در میان دانش‌مندان اهل سنت نیز وجود دارد. اگر چنین باوری، اعتقاد به کامل‌تر بودن آن شخصیت‌ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را معنا دهد، این اشکال به عالمان اهل سنت نیز وارد است و پاسخ آنان به این اشکال پاسخ ما نیز خواهد بود. برای نمونه، بسیاری از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ یعنی دین حق را بر تمام ادیان غالب سازد [ضمیمه لیظهره به دین الحق برمی‌گردد نه رسول] افزون بر این که اگر مراد پیروز کردن رسول باشد، باز هم درست است؛ زیرا وقتی خداوند دینش و مؤمنان به آن را بر دیگر ادیان غلبه بخشید، جایز است که گفته شود پیامبرش را غالب کرد؛ هم‌چنان‌که اگر لشکری سرزمینی را بدون جنگ فتح کند، می‌توان گفت: خلیفه آن سرزمین را فتح کرد، گرچه خود او در جنگ حاضر نباشد؛ زیرا لشکر به دستور او چنین کرده است.^{۹۱}

درباره زمان تحقق وعده‌ای که در این آیه وجود دارد، یعنی غلبه اسلام بر تمام ادیان، مفسران اهل سنت سه دیدگاه مختلف ارائه کرده‌اند:

۱. وعده یاد شده در زمان حیات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تحقق یافت. محمد بن ادریس شافعی را از طرفداران این نظریه می‌توان برشمرد.^{۹۲}

۲. وعده مورد نظر پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکل واقعیت

به خود گرفت. جصاص، قرطبی و باقلانی^{۹۱} را از معتقدان به این دیدگاه می‌توان شمرد. جصاص در این باره می‌نویسد:

این کلام خداوند لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ از دلایل نبوت است؛ زیرا خداوند از این واقعیت زمانی خبر داد که مسلمانان اندک، ضعیف، ترسان و مقهور بودند. ولی در عین حال این وعده به وقوع پیوست؛ زیرا در آن زمان یهودیت، نصرانیت، مجوسیت، صائبه، بت پرستان سند و غیر آن وجود داشتند، ولی از آنها امتی باقی نماند، مگر این‌که مسلمانان بر آنها پیروزی یافتند و آنها را ذلیل کردند و بر تمام یا برخی از سرزمین‌هایشان غلبه یافتند و به مناطق دوردست کوچشان دادند و این تحقق عملی آیه شریفه‌ای است که خداوند در آن، به پیامبرش وعده داده که او را بر تمام ادیان غلبه دهد و می‌دانیم که جز خداوند بلندمرتبه از غیب آگاه نیست و او جز پیامبرانش را از غیب آگاه نمی‌سازد. پس این دلیل روشنی بر صحت نبوت محمد صلی الله علیه و آله است.

اگر سؤال شود چگونه این، غلبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر تمامی ادیان است، با این‌که غلبه مورد نظر پس از رحلت آن بزرگوار اتفاق افتاد، پاسخ این است که خداوند به پیامبرش وعده داد که دینش را بر ادیان دیگر غلبه دهد [نه رسولش را] چراکه فرمود: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ یعنی دین حق را بر تمام ادیان غالب سازد [ضمیمه لیظهره به دین الحق برمی‌گردد نه رسول] افزون بر این که اگر مراد پیروز کردن رسول باشد، باز هم درست است؛ زیرا وقتی خداوند دینش و مؤمنان به آن را بر دیگر ادیان غلبه بخشید، جایز است که گفته شود پیامبرش را غالب کرد؛ هم‌چنان‌که اگر لشکری سرزمینی را بدون جنگ فتح کند، می‌توان گفت: خلیفه آن سرزمین را فتح کرد، گرچه خود او در جنگ حاضر نباشد؛ زیرا لشکر به دستور او چنین کرده است.^{۹۲}

قرطبی نیز در این باره می‌نویسد:

از خبرهای غیبی که جز از طریق وحی نمی‌توان از آن

اطلاع یافت، وعده‌ای است که خداوند به پیامبرش داد که دینش را بر تمام ادیان غالب می‌گرداند: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ و خداوند این وعده را عملی ساخت. ابوبکر هنگامی که سپاهیان را غسل می‌داشت، به آنها این وعده خداوند را گوش زد می‌کرد تا به پیروزی اطمینان و به ظفر یقین داشته باشند و عمر نیز چنین می‌کرد؛ پس همواره پیروزی از شرق و غرب و خشکی و دریا فرود می‌آمد.^{۹۳}

۳. وعده غلبه اسلام بر تمام ادیان در آخرالزمان، توسط حضرت عیسی عليه السلام و یا امام مهدی عليه السلام عملی خواهد شد. مفسرانی هم چون ابن عباس، مجاهد، سدی، ابن ابی حاتم رازی، سمرقندی، سمعانی، آلوسی و ابن جریر طبری^{۹۴} چنین دیدگاهی دارند.

ابولیت سمرقندی در تفسیر آیه مورد نظر می‌نویسد:

... و ابن عباس گفته است: «لیظهره علی الدین کله» یعنی پس از نزول عیسی عليه السلام کسی باقی نمی‌ماند، مگر این که به دین اسلام می‌گردد.^{۹۵}

ابن ابی حاتم رازی می‌نویسد:

وجه سوم در تفسیر این آیه، این است که روایت کرد مرا علی بن حسین از مقدمی از معمر از لیت که مجاهد در تفسیر «لیظهره علی الدین کله» گفت: این نخواهد بود مگر این که هیچ یهودی و نصرانی و صاحب دینی جز دین اسلام باقی نماند و گوسفند از گرگ، گاو از شیر، انسان از مار، در امان باشد و موشی انبان نچود و تا این که جزیه برداشته شود؛ صلیب شکسته گردد و خوک کشته شود و این معنای «لیظهره علی الدین کله» است.^{۹۶}

سمعانی نیز در تفسیر آیه مورد نظر چنین می‌نویسد:

مفسران گفته‌اند: این هنگام نزول عیسی بن مریم عليه السلام رخ می‌دهد و کسی در زمین باقی نمی‌ماند، مگر این که مسلمان می‌شود.^{۹۷}

آلوسی نیز پس از طرح دو احتمال درباره مرجع ضمیر «لیظهره» (رسول و دین الحق) می‌نویسد:

اکثر مفسران احتمال دوم را پذیرفته‌اند و گفته‌اند: این غلبه هنگام نزول عیسی عليه السلام رخ خواهد داد و در آن زمان دین دیگری به جز دین اسلام باقی نخواهد ماند.^{۹۸}

ابن جوزی پس از طرح احتمال رجوع ضمیر «لیظهره» به «دین الحق» می‌نویسد:

طبق این احتمال در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد: اول این که خداوند اسلام را بر دیگر ادیان غلبه دهد. اما در چه زمانی؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد: ۱. این هنگام نزول عیسی عليه السلام است که تمام انسان‌ها از او پیروی می‌کنند و تمام ملت‌ها به یک ملت مبدل می‌شوند و همگی به اسلام می‌گروند یا جزیه می‌دهند.

این اعتقاد که پیامبر اکرم ص به اجرای پاره‌ای از اهداف خود موفق نشدند و اهداف آن حضرت پس از رحلت حضرتش، توسط شخصیت‌های دیگری شکل واقعیت به خود خواهد گرفت، از مختصات شیعه نیست

این نظر ابوهریره و ضحاک، است. ۲. این وعده هنگام خروج مهدی علیه السلام عملی خواهد شد. سدی این نظر را اختیار کرده است.^{۹۹}

از آن چه گذشت، روشن شد که به اعتقاد بسیاری از مفسران اهل سنت، وعده‌ای که در آیه شریفه **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شد، در زمان آن حضرت عملی نشده است. از میان این بسیار، اکثر بر این عقیده‌اند که وعده یاد شده در آخرالزمان و در عصر حضرت عیسی علیه السلام تحقق خواهد یافت^{۱۰۰} و این دیدگاه به هر دو صورت آن با دیدگاه شیعه در اصل این که این مهم توسط شخصیت یا شخصیت‌هایی غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عملی خواهد شد، اشتراک دارد. اگر لازمه این دیدگاه نقص در وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کامل و برتر بودن شخصیت مجریان این وعده الهی از شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد، اهل سنت نیز به این اشکال مبتلا هستند. با وجود این، تنها دیدگاه شیعه را منعکس کردن و به آن خرده گرفتن و چشم از دیدگاه مشابه اهل سنت بستن، جز خروج از مسیر انصاف در داوری چیز دیگری نیست. و ای کاش قفاری اندکی از آن همه وقتسی را که صرف خرده گرفتن بر دیدگاه دانش‌مندان شیعی کرده، به مطالعه منابع اهل سنت اختصاص می‌داد! و اگر چنین می‌کرد، نه عرض خود می‌برد و نه زحمت ما می‌داشت.

گذشته از پاسخ نقضی یاد شده، پاسخ حلی این اشکال چنین خواهد بود که برقرار کردن تلازم میان تحقق وعده غلبه اسلام بر دیگر ادیان در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام و کامل‌تر بودن آن حضرت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بی‌اساس و بی‌مبنای منطقی است؛ زیرا گاهی شخصیت‌هایی بلندمرتبه، ایده‌هایی بزرگ ابداع می‌کنند و زمینه‌ها و بسترهای آن را تا حد ممکن فراهم می‌نمایند اما ایجاد تمامی شرایط لازم برای تحقق آن ایده نیازمند گذر زمان است تا جوامع انسانی در کشاکش حوادث و روی داده‌های تلخ و شیرین ارتقا یابند و انسان‌ها به بلوغ و رشد مطلوب برسند و پس از فراهم شدن زمینه‌های لازم، شخصیت بزرگ دیگری که به عظمت ابداع‌کننده آن ایده نیست، مدیریت جامعه را به عهده می‌گیرد و جامعه را به سوی آرمان مورد نظر

هدایت می‌کند. پس این گونه نیست که همیشه شخصیت‌های بلندمرتبه، به اجرای تمامی اهداف خود موفق شوند. این واقعیت را نباید فراموش کرد که لزوماً همواره وضعیت مطلوب برای رادمردان الهی مهیا نبوده و گاه بخش وسیعی از عواملی که برای تحقق یک ایده لازم می‌آید، از محدوده قدرت آنها خارج بوده است. از این رو، عملی نشدن پاره‌ای از آرمان‌های مردان بزرگ را نمی‌توان دلیل نقص آنان گرفت و از آن سو، عملی شدن آن آرمان‌ها توسط دیگران را به معنای کامل‌تر بودن آن دیگران نمی‌توان پنداشت. برای نمونه، همه دانش‌مندان اهل سنت، به جز انگشت‌شماری، بر این عقیده‌اند که مهدی علیه السلام در آخرالزمان خروج خواهد کرد و جهان را پس از آن که از ظلم و ستم آکنده شده، از عدل و داد سرشار خواهد کرد. بی‌گمان، گسترش عدالت در سرتاسر گیتی از آرمان‌هایی است که تمامی انبیا و از جمله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن را تعقیب کرده‌اند و در مسیر تحقق آن به اندازه توان کوشیده‌اند، ولی به دلیل فقدان زمینه‌های لازم به این مهم دست نیافته‌اند. حال آیا می‌توان با استناد به این باور، اعتقاد برتری مهدی موعود علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به اهل سنت نسبت داد؟

گسترش قلمرو سرزمین‌های اسلامی نمونه دیگر در عصر خلفاست که اهل سنت برای فرار از بدعت و غیرمشروع بودن اقدام خلفا باید آن را از آرمان‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدانند؛ آرمانی که آن حضرت فرصت عملی ساختن آن را پیدا نکرد و توسط خلفا شکل واقعیت به خود گرفت. حال آیا با استناد به این مطلب می‌توان چنین وانمود کرد که به باور اهل سنت، خلفا برتر و کامل‌تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند؛ زیرا آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست انجام دهد، عملی ساختند. بی‌تردید پاسخ منفی است. بنابراین، چیره شدن دین اسلام به دست امام مهدی علیه السلام بر همه ادیان و اجرای همه حدود الهی و... به رغم این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اجرای آنها موفق نشدند، برتری امام مهدی علیه السلام را نشان نمی‌دهد.

درباره حدیث «العلم سبعة و عشرون حرفاً...» باید گفت که این روایت، به دو صورت متفاوت معنا می‌شود: اول این که همه دانش انبیا، دو قسمت از ۲۷ قسمت مجموعه دانش بوده و دوم این که تمام دانش انبیا برای بشر، دو بخش از ۲۷ بخش

دانش بوده است. بنابر معنای دوم، حدیث مورد نظر در صدد بیان میزان دانش انبیا نیست و هم‌چنان که در این باره چیزی را ثابت نمی‌کند، چیزی را هم نفی نمی‌سازد، بلکه تنها ناظر به این است که انبیا دو قسمت از ۲۷ قسمت دانش را برای بشر به ارمغان آوردند. بنابراین، ممکن است انبیا مجموعه دانش‌ها را در اختیار داشته باشند، اما به دلیل فقدان بلوغ فکری بشر، تنها به عرضه اندکی از آن بسنده کرده باشند. وجود جمله «فجمع ما جائت به الرسل» احتمال دوم را تأیید می‌کند. این جمله نشان می‌دهد که آن‌چه انبیا آورده‌اند و به بشر عرضه کرده‌اند، دو بخش از آن است، نه آن‌چه انبیا می‌دانسته‌اند. جمله بعد یعنی «فلم يعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین» قرینه مناسبی است که نشان می‌دهد جمله قبل در مقام بیان میزان دانش انبیا نیست، بلکه علمی را بیان می‌کند که انبیا بر بشر عرضه نموده‌اند. یعنی چون انبیا دو قسمت از ۲۷ قسمت علم را برای بشر به ارمغان آورده‌اند، پس مردم از غیر این دو قسمت آگاهی نداشته‌اند. دست‌کم احتمال دوم نیز در معنای حدیث می‌رود، بنابراین، خرده‌گیری قفاری نسنجیده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این واقعیت را نباید فراموش کرد که لزوماً همواره وضعیت مطلوب برای راه‌مردان الهی مهیا نبوده و گاه بخش وسیعی از عواملی که برای تحقق یک ایده لازم می‌آید، از محدوده قدرت آنها خارج بوده است. از این‌رو، عملی نشدن پاره‌ای از آرمان‌های مردان بزرگ را نمی‌توان دلیل نقص آنان گرفت

* کارشناس ارشد هیات و معارف خارج فقه و اصول، عضو هیئت علمی پژوهشکده مهدویت

۱. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۱.

۳. ج ۳، ص ۵۰۳.

۴. ج ۲، ص ۱۱.

۵. ج ۱، ص ۸۷.

۶. ج ۹، ص ۳۳.

۷. ج ۷، ص ۲۵.

۸. ج ۱، ص ۴۷۱.

۹. محقق بحرانی، حقائق الناظره، ج ۱۲، ص ۶.

۱۰. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۱۳.

۱۱. خصال، ص ۱۶۹.

۱۲. ص ۱۷۰.

۱۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

۱۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۸۶.

۱۵. ص ۱۶۳.

۱۶. ج ۸، ص ۲۱۱.

۱۷. شرح مسلم، ج ۱۱، ص ۱۹۱.

۱۸. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۰.

۱۹. شرح مسلم، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲۰. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۴۸.

۲۱. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۱.

۲۲. ج ۲، ص ۳۱۰.

۲۳. ج ۵۲، ص ۳۸۱.

۲۴. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۱.

۲۵. الفتن، ص ۲۲۰.

۲۶. تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۶۲.

۲۷. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲۸. مواقف، ج ۳، ص ۶۲۷.

۲۹. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

۳۰. همان، ص ۲۰۲.

۳۱. سوره مائده، آیه ۴۷.

۳۲. سوره مائده، آیه ۶۸.

۳۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷.

۳۵. تفسیر ابی السعود، ج ۳، ص ۴۳.

۳۶. تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۵۰.

۳۷. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۱.

۳۸. سوره مائده، آیه ۴۷.

۳۹. سوره مائده، آیات ۴۱-۴۶.

۴۰. دقائق التفسیر، ج ۲، ص ۵۱-۵۲.

۴۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴۲. المصنّف، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

۴۳. الفتن، ص ۲۲۱.

۴۴. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۲.

۴۵. نهج البلاغه، ص ۲۱.

۴۶. اصول کافی، ج ۸، ص ۳۹۶.

۴۷. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷.

۴۸. نعمانی، الغیبه، ص ۲۴۵.

۴۹. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۳.

۵۰. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹.

۵۱. افزون بر حدیث مورد نظر جناب آقای صدر، در حدیث معتبر دیگری که کنشی آن را در رجال خود آورده است تعبیر «کما أنزل الله علی محمد» آمده است بنابراین اگر روایاتی از تفاوت قرآن امام مهدی عج با قرآن موجود سخن می گویند از نظر سند معتبر باشند، به اعتماد این حدیث معتبر و مرسله جابر، تفاوت را ناظر به شیوه ترتیب آیات و سوره می توان دانست، یعنی قرآن امام مهدی عج بدون این که کلمه ای از قرآن بکاهد یا بیفزاید، به ترتیب نزول تدوین خواهد شد. در پاسخ این سؤال که چنین تغییری مخالف فرمان پیامبر اکرم ص مبنی بر چینش قرآن به شکل کنونی است، می توان گفت که اقدام امام مهدی عج به تغییر ترتیب آیات و سوره های قرآن، خود بهترین دلیل بر این است که فرمان رسول خدا ص به پیش از عصر ظهور مربوط بوده است. امام صادق ع در پرتو حدیثی مفصل می فرماید:

و لو قیام قائمنا و تکلم متکلمنا ثم استأنف بکم تعلیم القرآن و شرایع الدین و الأحکام و الفرائض كما أنزل الله علی محمد ص لأنکر أهل البصائر فیکم ذلك اليوم إنکاراً شديداً. (اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۵۰)

۵۲. محمد صدر، تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۵۱-۴۵۳.

۵۳. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۳.

۵۴. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۶.

۵۵. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۷.

۵۶. مسند، ص ۱۲۹.

۵۷. حلبی، سیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۸۸.

۵۸. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۸۹.

۵۹. المبسوط، ج ۴، ص ۱۱.

۶۰. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۰۹.

۶۱. خصال، ص ۵۴۳.

۶۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۷۳.

۶۳. همان، ص ۴۷۵.

۶۴. اصول کافی، ج ۳، ص ۴۹۲.

۶۵. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۵.

۶۶. تاریخ کبیر، ج ۴، ص ۳۴۵.

۶۷. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۳۱۲.

۶۸. ابن ابی شیبہ، المصنّف، ج ۷، ص ۵۹۳.

۶۹. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۲۰.

۷۰. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۳ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۹۱.

۷۱. طبری، دلائل الامامة، ص ۴۶۹.

۷۲. الاختصاص، ص ۲۰۸.

۷۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۷۶.

۷۴. شیخ مفید، امامی، ص ۳۰.

۷۵. نعمانی، الغیبه، ج ۲، ص ۵۸، روایت اول.

۷۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۷۷. نعمانی، الغیبه، ص ۳۰۹.

۷۸. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۶.

۷۹. الفتن، ص ۲۱۶.

۸۰. عرف الوردی.

۸۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹.

۸۲. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۵۸.

۸۳. سوره مسد، آیه ۱.

۸۴. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۸۵. نعمانی، الغیبه، ص ۲۲۴.

۸۶. دلائل الامامة، ص ۴۵۵.

۸۷. اصول کافی، ج ۸، ص ۵۲.

۸۸. اصول مذهب شیعه، ص ۱۰۶۹.

۸۹. سوره توبه، آیه ۳۳.

۹۰. احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۹.

۹۱. باقلانی، احکام القرآن، ص ۳۳.

۹۲. جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۹۱.

۹۳. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۷۴.

۹۴. جامع البیان، ج ۲۶، ص ۱۴۱.

۹۵. تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۵۴.

۹۶. تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۶، ص ۱۷۸۶.

۹۷. تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۳۰۴.

۹۸. تفسیر آلوسی، ج ۱۰، ص ۸۶.

۹۹. زاد المسیر، ج ۳، ص ۲۹۰.